

بررسی قصه‌های مجید هوشنگ مرادی کرمانی از منظر تربیتی و اجتماعی

¹لیلا هاشمیان

عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینا

²مه سارجبی همدانی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

چکیده

امروزه آنچه در ادبیات کودکان و نوجوانان و به ویژه در حیطه‌ی داستان نویسی آن مطرح است، توجه به این نکته است که، داستان خلق شده برای کودکان و نوجوانان باید علاوه بر جنبه‌ی سرگرم کنندگی و برانگیختن حس‌زیبایی شناسی آنان، در برگیرنده‌ی مسائل تربیتی، اجتماعی و اخلاقی نیز باشد؛ به طوری که آنان را در راه کشف هویت و معنای زندگی راهنمایی کند و به آن‌ها بیاموزد که برای تکامل شخصیت فردی‌شان به چه تجربه‌هایی نیاز دارند.

هدف این مقاله، بررسی «قصه‌های مجید» هوشنگ مرادی کرمانی از منظر تربیتی و اجتماعی است. نویسنده‌ی اثر، با طنزی زیبا و هنرمندانه، مسائل اجتماعی و مشکلات حاکم بر جامعه را بیان می‌کند و این نوع آگاهی دادن طنز گونه از اوضاع و احوال اجتماعی به نوجوان، نقش تربیتی ارزنده‌ای در شکوفایی فکری و فرهنگی او ایفا می‌کند.

کلید واژه‌ها:

ادبیات کودک و نوجوان، داستان، مسائل تربیتی و اجتماعی، مرادی کرمانی، قصه‌های مجید.

1 - dr_Hashemian@yahoo.com

2 - Mahsarajabi1022@yahoo.com

تاریخ پذیرش: 91/2/18

تاریخ وصول: 90/11/5

مقدمه

ادبیات کودک و نوجوان گونه‌ای از ادبیات است که جداسازی آن از بخش‌های دیگر ادبیات، با سن مخاطبان آن انجام می‌شود. این گونه‌ی ادبی هنگامی پدید آمد که بزرگسالان متوجه شدند کودکان و نوجوانان به سبب گنجایش‌های شناختی و ویژگی‌های رشدی خود، آمادگی پذیرش متن‌های سنتی را ندارند و به متن‌هایی نیاز دارند که پاسخگوی دوره‌ی رشد آن‌ها باشد. این گونه‌ی ادبی، به معنای عام، به آثاری اطلاق می‌شود که از نظر زبان و بیان و شیوه‌ی ارائه، با نیازها، علاقه‌مندی‌ها، تجربه‌ها و توانایی‌های درک و خواندن کودکان و نوجوانان متناسب باشد.

در این میان، داستان، یکی از عوامل تاثیرگذار بر کودکان و نوجوانان است که در خلال آن می‌توان نکات فراوانی را به آنان آموخت. بسیاری از صاحب نظران بر این باورند که داستانی تاثیرگذاری فراوان بر خوانندگان دارد که «موضوع آن مانند سایر موضوع‌های مربوط به کودکان قابل درک و مورد علاقه‌ی آن‌ها باشد تا بتواند به گسترش افق ذهنی‌شان کمک کند؛ عبارتش روان و عادی باشد، به آموزش مستقیم نپردازد که معمولاً مورد علاقه‌ی کودکان نیست، مفاهیم تازه‌ای را به کار ببرد، موضوعاتش گسترده باشد، کودکان را به عالم خلصه نبرد، بلکه بر تحرّک و حسّاستی ایشان بیفزاید.» (شعاری نژاد، 1378: 172). و مهمتر از همه‌ی این‌ها در بر دارنده‌ی مسائل تربیتی و اجتماعی باشد.

یکی از نویسندهای صاحب نام در حیطه‌ی ادبیات کودک و نوجوان، هوشنگ مرادی کرمانی است

که «برخی از آثارش به زبان‌های آلمانی، انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی، هلندی، عربی و ارمنی ترجمه شده و همچنین چند فیلم تلویزیونی و سینمایی بر اساس داستان‌های او ساخته شده است. آثار ترجمه شده‌ی وی جایزی را از مؤسّسات فرهنگی و هنری خارج از کشور به دست آورده است. از جمله: جایزه‌ی دفتر بین‌المللی کتاب‌های نسل جوان و جایزه‌ی جهانی هانس کریستین آندرسن.» (عمو زاده خلیلی، 1381، ج 2، 320: 1381). او توانسته در بیشتر آثارش در قالب طنزی هنرمندانه، مسائل اجتماعی و تربیتی را به صورت غیرمستقیم مطرح کند و با کمک آن، توجه نوجوانان را به مشکلات و کاستی‌هایی که در جامعه‌شان وجود دارد، جلب کند.

مرادی کرمانی در **قصه‌های مجید**، پسرکی کرمانی را تصویر می‌کند که لاغر است و شیطان، و عاشق کتاب و بیزار از ریاضی. کتاب شامل قصه‌های کوتاه متعدد و مجزایی است که همگی شخصیت اصلی واحدی - مجید - دارند و هر کدام به موضوع خاصی می‌پردازند. هر قصه اغلب با ایجاد مشکل خاصی شروع می‌شود، با پیگیری‌های مجید و درسراهاش برای حل مسئله ادامه می‌یابد و در پایان، مشکل به نحوی که همیشه هم خوشایند نیست، تمام می‌شود.

«**قصه‌های مجید**»، داستان‌های انتقادی شیرینی است که بر مبنای خاطرات نوجوانی نویسنده نوشته شده است. «(میر عابدینی، 1383، ج 2: 825). مجید یکی از معده شخصیت‌های داستانی ادبیات کودکان و نوجوانان ایران است که توانسته در سطح جهان نیز خود را مطرح کند. آنچه در شخصیت مجید بیشتر از همه پر رنگ و برجسته به نظر می‌آید، سماحت و پشتکار اوست. «فقدان پدر و مادر در زندگی مجید فرصت تجربه و خطر کردن را به او می‌دهد و در نتیجه در یک آزادی نسبی می‌تواند آزمون و خطاهای بسیاری انجام دهد و در واقع او از این فقدان، یک استفاده اجتماعی می‌برد و آن بالا رفتن اعتماد به نفسش به خاطر آزمون و خطاهایی است که انجام می‌دهد و در مواردی این اعتماد به نفسش کار دستش می‌دهد» (عمو زاده خلیلی، 1381، ج دوم: 340). اما گذشته از شخصیت‌های داستان، درون مایه‌ی آن نیز ارزش فوق العاده‌ای دارد؛ زیرا در قالب طنزی بسیار شیرین و آمیخته با انواع ضرب المثل‌ها و اصطلاحات عامیانه به گونه‌ای که ارتباط تنگاتنگی با قلب و روح خواننده برقرار می‌کند، مشکلات و معضلات اجتماعی از قبیل فقر، بی‌سودی، اعتیاد و چالش‌هایی را که نوجوان باید در راه پرپیچ و خم گذر از نوجوانی به بزرگسالی با آن رویرو شود، به تصویر می‌کشد.

اکنون به بررسی مسائل تربیتی و اجتماعی موجود در **قصه‌های مجید** می‌پردازیم:

دو چرخه

در این داستان، بعد از تلاش‌های پیگیر بی‌بی و شیرین کاری‌های مجید برای تسخیر قلب مدیر مدرسه، او را در مدرسه‌ی مورد نظر ثبت نام نمی‌کند و مجبور می‌شود به مدرسه‌ای دورتر برود، که این باعث دیر رسیدن هر روز او به کلاس درس می‌شود. بنابراین

14 فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

بی‌بی تصمیم می‌گیرد برای رفع مشکل، دوچرخه‌ای برای او بخرد. اما این تازه آغاز ماجراست و خرید دوچرخه مشکلاتی بزرگ‌تر برای او ایجاد می‌کند.

"دوچرخه" به زبانی ساده و روان نوشته شده است و استفاده از طنز، کلمات عامیانه و ضرب المثل‌های کرمانی، خواننده را به دنبال کردن داستان ترغیب می‌کند. نویسنده با مهارتی که در استفاده از طنز دارد فقر و فاصله‌ی طبقاتی را مطرح می‌کند. در جایی از داستان که مجید به خاطر سرما مجبور است پوتین‌هایی بزرگ و سنگین به پا کند، نویسنده به خوبی این مسئله را به تصویر می‌کشد:

«پوتین‌ها چنان گنده و گشاد بودند که دو پای کوچولو و لاغر من توی یکی‌شان قشنگ جا می‌گرفت. یک پایم را که توی یکی از لنگه‌هایش می‌کردم، می‌رفت گوشی پوتین قایم می‌شد و وقتی با هزار زحمت بندهاش را تا زیر زانو می‌بستم، پام آن تو، لق می‌کرد. رو همین حساب، بی‌بی تو سرپوتین‌ها حدود نیم کیلو کهنه و پنبه تپاند.» (مرادی کرمانی، 1360ج، 7:2).

در همه‌ی آثار مرادی کرمانی، رد پای فقر را می‌توان یافت. اما چگونگی بازتاب فقر، در همه‌ی داستان‌ها یکسان نیست. در داستان‌های دوچرخه، ناف بچه و ماهی، نویسنده به کمک طنز، تلخی فقر را می‌گیرد و توجه خواننده را به دنیای داستان می‌کشاند، که این مسئله در داستان‌های دیگر، از مجموعه‌ی قصه‌های مجید و به ویژه در قصه‌ی نان، حالت عکس دارد؛ زیرا گزندگی فقر از طنز موجود در اثر پیشی می‌گیرد و «خنده‌ای که بر لب می‌نشینند، گذرا تر از غمیست که در پی خواندن بسیاری از صحنه‌ها، در دل آشیان می‌کند و از این رو با وجود سعی نویسنده در خنداندن خواننده، لحن اثر، غمگین است و کمدی‌ها، اغلب به تراژدی تبدیل می‌شود.» (سلامقه، 1383: 206). در اینجا آوردن قسمتی از داستان نان، که دلیلی بر این مدعایست، ضروری به نظر می‌رسد:

«صغر! چشمت چی شده؟ پلکش پاره شده و جوش خورده. پدرم زده! هفت هشت سال پیش سر نون و پنیر. یک تکه بزرگ پنیر ور داشتم گذاشتم رو یه تکه نون کوچولو پدرم اوقاتش تلخ شد. داشت تریاک می‌کشید انبرو پرت کرد طرفم، خورد تو چشمم. نزدیک بود کور بشم. گفت: از قدیم گفتن: نون و پنیر نگفتن پنیر و نون!» (مرادی کرمانی، 1370ج، 5: 66). مطرح کردن فقر به این شیوه در کتاب دیگری از مرادی کرمانی به نام بچه‌های قالی

باف خانه هم دیده می‌شود اما بسیار تلخ‌تر و غم انگیزتر از دیگر آثارش به این معضل اجتماعی پرداخته است. مخصوصاً، آن جا که یدالله پسر یکی یکدanhash، نمکو را از روی اجراء و به خاطر دادن خسارت به سرهنگ، به قالی باف خانه می‌فروشد، تلخی و گزندگی فقر بیشتر به چشم می‌خورد:

«اینجانب یدالله فرزند بمانعلی، شهرت کوهپایه‌ای فرزند خود نصرالله معروف به نمکو را دادم به اجیر شغل قالی بافی به مدت چهار سال... و اگر تخطّی کند و یا به مرضی دچار گردد که از عهده‌ی کار نیاید باید ولی او، متعهد علیه ضرر و زیان صاحب قالی باف خانه را تمام و کمال مسترد دارد.» (مرادی کرمانی، 1388: 40).

سفرنامه‌ی اصفهان

در این داستان، مجید که مجدوب سخنان پر آب و تاب اکبر آقا از سفرهایش قرار گرفته، در مقابل پیشنهاد مسرت بخش او، برای سفر به اصفهان، از شادی در پوست خود نمی‌گنجد و از آن جا که عاشق نوشتن است؛ تصمیم می‌گیرد، در طی سفرش به اصفهان، سفرنامه‌ای درباره‌ی دیدنی‌های شهر بنویسد ولی غافل از این که آن‌ها در طول اقامت خود در تعمیرگاه هستند و به دیدن آثار تاریخی اصفهان نمی‌روند.

در سفرنامه‌ی اصفهان با همان نثر روان و شیرین نویسنده و طنز موجود در نوشته‌هایش روبه رو هستیم؛ البته این بار برای مطلب دیگری که آن توجه دادن خواننده به صورت غیر مستقیم به بی‌اطلاعی و بی‌سوادی حاکم بر جامعه است. این مورد در آن بخش از داستان برجسته شده که هیچ یک از مسئولان تعمیرگاه اصفهان، با وجود آن که مدت‌ها در آن شهر زیسته‌اند چیزی در مورد آثار تاریخی شهرشان نمی‌دانند و با بی‌اطلاعی خود، انبوه سوالات مجید را بی‌پاسخ می‌گذارند. این موضوع در خلال داستان و از زبان مجید این گونه بیان می‌شود:

«از همه مهم‌تر این که به افراد کارگر و مسئولین تعمیرگاه‌های اصفهان گوشزد نمایند که حتماً از آثار تاریخی آن شهر زیبا دیدن کنند تا بتوانند جواب جهانگردان را بدهنند.» (مرادی کرمانی، 1360، ج 2: 60). این جملات نگاه تیز بین نوجوانی را نشان می‌دهد که به دنبال جواب سوالاتش می‌گردد، از بی‌اطلاعی و بی‌سوادی بیزار است و به تغییر می‌اندیشد.

16 فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

این داستان، کم و بیش یادآور داستان مثل ماه شب چهارده است. زیرا در آن جا هم با معلم جوانی روبه رویم که فردی نوگرا و آزاد اندیش است. او می‌خواهد شاگردانی با نگاهی نو و متفاوت تربیت کند، بنابراین آن‌ها را به عمیق نگاه کردن در پدیده‌ها فرامی‌خواند: «یکی از لذت‌های هنر ما همین نوع نگاه است. نگاه‌های متفاوت و دخالت در واقعیت، مثل آینه و عکس عین واقعیت. نگاه عمیق کم کم به دیدن می‌رسد.» (مرادی کرمانی، 1386: 10).

تبیح

در این داستان، مجید سال اول دبیرستان است ولی هنوز جدول ضرب را بلد نیست. معلم به او فرصت می‌دهد تا جدول ضرب را یاد بگیرد، ولی روز بعد، مجید هر چه خوانده از یاد می‌برد. معلم به تعداد دانه‌های تسبیح یعنی به اندازه‌ی اشتباهاش او را تنبیه می‌کند. در داستان تسبیح، نویسنده با نگاهی هوشمندانه، شیوه‌ی بدآموزشی جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کند، به چالش می‌کشد. شیوه‌ای که تنبیه بدنی و تحقیر لفظی را در آموزش و پرورش کودک و نوجوان، امری حتمی و لازم می‌داند و این مطلب در قسمت‌هایی از داستان به وضوح مشخص است. مثلاً در جایی که مجید، جدول ضرب بلد نیست و معلم او را تنبیه می‌کند:

«آقا، دانه‌های افتاده را با دقّت و امانت شمرد و به تعداد آن‌ها با خطکش کف دست‌های را با تمام قوّت نوازش کرد و به گوشم خواند که دو روز دیگر باز جدول ضرب را می‌پرسد و تسبیح می‌اندازد، اگر بلد نباشم همین آش و همین کاسه است.» (مرادی کرمانی، 1360، ج 2: 67). مرادی کرمانی، در اثر دیگرش با عنوان لبخند انار نیز به شیوه‌ی بدآموزشی اشاره می‌کند:

«جوری شده بود که هر که بیشتر کتك می‌خورد، محبوب‌تر و به اصطلاح قهرمان‌تر از دیگران بود. بچه‌هایی که کتك می‌خوردند احساس افتخار و اقتدار بیشتری می‌کردند.» (مرادی کرمانی، 1388: 32).

پیام نهفته در هر دو داستان این است که شیوه‌ای بدآموزشی مانند تنبیه بدنی و تحقیر لفظی امروزه جایگاهی ندارد بلکه باید آموزش همراه با لذت را پایه‌گذاری کرد.

زبان بسته‌ها

ماجرا از آن جا شروع می‌شود که بی‌بی عازم سفر می‌شود و مسئولیت نگهداری از حیوانات خانگی را به عهده مجید می‌گذارد ولی او پولی که بی‌بی برای خرید خوراک حیوانات به او داده است، کتاب و شیرینی می‌خرد و این قضیه، مشکلاتی برایش به وجود می‌آورد.

در داستان زبان بسته‌ها، یک نکته‌ی تربیتی -اخلاقی زیبا نهفته است که نویسنده، آن را در قالب طرزی زیرکانه بیان می‌کند و آن این است که حق را ناحق کردن، حتی نسبت به کسانی که ضعیفاند و قادری ندارند، چیزی جز رسوایی به همراه ندارد. این موضوع در قسمتی از داستان که مجید در حال گفتگو با حیوانات خانگی‌شان است به بهترین شکل نشان داده شده است:

«پیش خود حساب کردم که هیچ چیز بهتر از راستی نیست. این بود که بهشان گفتم شما که غریبه نیستین من یک خورده از پول خرج و مخارج شما رو بالا کشیدم و برای خودم شیرینی و کتاب خریدم. فکر کردم که واقعاً زبون بسته هستین و میشه سرتون شیره مالید و این وسط یک چیزی هم گیر من میاد. دیگه فکر نمی‌کردم خیلی هم زبون بسته نیستین و به موقعش بلدین چه جوری آبروی آدمیزاد رو ببرین. خب حالا من اشتباه کردم شما کوتاه بیاین.» (همان: 126-127).

ناف بچه

در این داستان، با توجه به یک باور عامیانه، ناف بچه‌ی تازه به دنیا آمده‌ی همسایه را به مجید می‌دهند تا آن را برای خوشبختی آینده‌ی نوزاد، در خانه‌ی شخص مهمی قرار دهد. در طول داستان، مجید سراغ اشخاصی می‌رود که آنان را خوشبخت می‌پنداشد؛ ولی وقتی با زندگی‌شان از نزدیک آشنا می‌شود، متوجه اشتباه خود می‌گردد.

در داستان ناف بچه، مرادی کرمانی با آوردن ضرب المثل‌ها و کنایات عامیانه و زیبا، مطالب ارزشمندی را به خوانندگان عرضه می‌کند. نویسنده، علاوه بر توجه دادن خواننده به مسئله‌ی فقر، به معضل اجتماعی دیگری که اعتیاد است، اشاراتی دارد. مجید به دنبال

18 فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

خانه‌ی سرکار محمودی است که بند ناف بچه‌ی تازه به دنیا آمده را در خانه‌ی او بیندازد ولی با کمال تحیر با این صحنه مواجه می‌شود:

«سرکار محمودی تو ایوان زیرپوش پاره و پوره‌ای تنش بود و روی منقل خم شده بود و داشت تریاک می‌کشید. قوزش در آمده بود و زانوی لختش از پارگی شلوار دیده می‌شد...آدمی شیرهای و مافنگی بود و وقتی بچه‌هاش خبر کردند که کسی سراغ خانه اش را می‌گیرد تا خواست خودش را جمع و جور کند، وافور را روی منقل بگذارد، بلند شود تنبان گشاد و پر وصله‌اش را بالا بکشد و دم در بیاید، کلی طول کشید.» (همان: 135).

نویسنده در ضمن این داستان، به معضل فربیکاری در جامعه نیز می‌پردازد؛ آن جا که از زبان بی بی، گذشته‌ی آمیز حسن را که حالا مرد متمولی شده است تعریف می‌کند:

«بی بی تعریف می‌کرد و می‌گفت: آمیز حسن، اوایل، آه تو بساطش نبود. دکان کوچولویی داشت که توشن خرما و پشم و ریسمان بود. پشم‌ها را می‌گذاشت جای نمناکی تا خوب نم بکشند، بعد آن‌ها را وزن می‌کرد و می‌داد به پیروزن‌ها که برash برسند. وقتی پشم‌های نخ شده را از پیروزن‌ها تحویل می‌گرفت و می‌کشید، وزنشان کمتر از آن وقتی بود که پیروزن‌ها برده بودند. این بود که همیشه از پیروزن‌ها طلبکار می‌شد و به جای دادن مزد به آن‌ها کمبود پشم را پایشان حساب می‌کرد.» (همان: 148).

نکته‌ی قابل تأمل دیگر، نگاهی انتقادی به جامعه‌ای است که علم و هنر را به هیچ می‌گیرد و افراد نالایق در عرش‌اند و افراد با لیاقت در فرش. این موضوع در گفتگوی بین مجید و شاعر شهر، حس می‌شود:

« شاعر سیبها را تو جیب‌هایش جا به جا کرد و گفت: چه شعری؟ چه آشی؟ چه کشکی؟ از دل و دماغ افتادم. حیف شعر برای این جماعت، تو این ملک تنها چیزی که خردبار نداره علم و دانش و هنره. منو بگو که شعر زیبایی برای مریضی آمیز حسن بی‌فرهنگ و بی‌ذوق و خر پول گفتم و برash خوندم... حیف اون کلمات پر معنی و زیبا اصلاً حیف حافظ و سعدی و مولوی برای این ملت، حیف این عمارت عالی و باغ پردرخت و سرسیز و خوش منظره برای این مردکه‌ی گاو.» (مرادی کرمانی، 1360، ج 2: 150).

پیام داستان، نقد اوضاع و احوال جامعه‌ای است که نویسنده در آن می‌زید؛ جامعه‌ای که افکار مردم با خرافات پر شده است، اعتیاد و فقر بیداد می‌کند، هنر و فرهنگ هیچ ارزشی

ندارد، افراد بی‌کفایت، دنیا بر کامشان است و دیگرانی که سرشار از استعداد و توانایی اند، در حاشیه‌ی کارها قرار گرفته اند.

ماهی

تمام داستان، حول این محور می‌چرخد که اگر مجید غذای فسفر دار، مثل ماهی بخورد، حافظه‌اش قوی می‌شود و آن وقت، خوب می‌تواند درس یاد بگیرد. مجید که هیچ‌گاه ماهی نخوردده، تصمیم می‌گیرد خوردن ماهی را امتحان کند، که در این بین ماجراهایی را از سر می‌گذراند.

در داستان ماهی، آن چه از نهانی‌ترین زوایای داستان برداشت می‌شود، این است که بی‌اطلاعی از یک موضوع و تجربه نکردن آن باعث می‌شود انسان کورکورانه قضاوت کند. مثلًاً آن جا که مجید برای صرف ماهی به خانه‌ی معلمش دعوت می‌شود و با توجه به این که در عمرش ماهی نخوردده، افکاری از ذهنش می‌گذرد که نشان از ناآگاهی او در مورد ماهی دارد:

«پیش خودم گفتم نکنه یه وقت تا گوشت ماهی رو گذاشم رو زبونم حالم بهم بخوره و پام رو بکشن رو به قبله...!ین را گفتم و با ترس و لرز دندانم را گذاشتم رو گوشت، جویدم و مزه مزه کردم. آب دهانم راه افتاد. طعم خوب و خوش طعم نمک ماهی روی زبانم نشست. خوشم آمد قورتش دادم و تو دلم گفتم عجب چیز معركه ایست و ما خبر نداشتمیم.» (مرادی کرمانی، 1370، ج 3: 34-35).

به نظر می‌رسد پیام داستان، تشویق خوانندگان نوجوان به گام برداشتن در راههای تازه و استقبال از تجربه‌های نو باشد. مرادی کرمانی، نوجوانان و به طور کلی خوانندگان آثارش را به رویارویی با مسائل جدید فرا می‌خواند و به طور غیر مستقیم می‌گوید، پذیرای افکار و ایده‌های نو باشید و هیچ گاه از خطر کردن در راههای تازه نهراسید.

خواب نما

در این داستان، مجید به خاطر بازیگوشی‌یی که در شخصیتاش وجود دارد به دروغ، خوابی را که هرگز ندیده برای بی‌بی تعریف می‌کند. بی‌بی که پیروزی سنتی و خرافاتی

20 فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

است، از خواب او این گونه برداشت می‌کند که به زودی خواهد مرد. بنابراین به حلالیت طلبیدن از اطرافیان خود می‌پردازد.

"خواب نما" نسبت به دیگر داستان‌های این مجموعه، از حالت طنز گونگی کمتری برخوردار است و فضای داستان حالتی غمگین و افسرده دارد. در لابه‌لای آن، به باورهای عامیانه و قدیمی اشاره شده است. پیامی که در آن وجود دارد، توجه دادن خواننده به این نکته است که دنیا بقا و دوامی ندارد و بهتر است قدر یکدیگر را اکنون که زنده هستیم، بدانیم. این موضوع، در آن قسمت از داستان که بی‌بی برای طلب حلالیت نزد عمه می‌رود به خوبی مشهود است:

«عمّه از ترس، خودش را عقب کشید اما بی‌بی خودش را به او رساند و دست انداخت دور گردنش و حالا گریه نکن کی گریه بکن. عمّه را غرق ماج کرد و هی گفت: منو ببخش رخساره! حلام کن! من رفتم. دنیا وفا و بقا نداره...آدمیزاد همینه یه روز به دنیا میاد، یه روز هم از دنیا میره. تنها چیزی که از او می‌مونه، خوبی و بدیه.» (همان: 52-51).

نظم

مجید همیشه به خاطر انشاهای خوبی که می‌نوشت، مورد تشویق معلمتش قرار می‌گرفت ولی روزی معلم سر کلاس نمی‌آید و ناظم جانشین او می‌شود. مجید انشایش را در مورد شغل مرده شویی می‌خواند و از زحمات آن‌ها سخن می‌گوید که این مسئله باعث خشم ناظم می‌شود. بنابراین مجید، امید خود را برای نوشتن که یگانه علاقه‌ی اوست، از دست می‌دهد.

در این داستان، مرادی کرمانی، جامعه‌ای را به تصویر می‌کشد که هیچ ارزشی برای ایده‌های نو و فکرهای بدیع قائل نیست و به اندیشه‌های کهنه دل بسته است. مجید به خاطر انشایش که از ذهن کنجکاو و خلاقش تراویده است، مورد تنبیه قرار می‌گیرد و در جواب ناظم که می‌پرسد چرا چنین مزخرفاتی نوشته، می‌گوید:

«راستش می‌خواستم چیزی بنویسم که نو باشه به فکر هیچ کس نرسیده باشه. می‌دونستم همه از معلم یا دکتر و سرباز و این جور آدمها می‌نویسن. نخواستم اشام مثل آن‌ها باشه.» (همان: 133).

در ادامه‌ی داستان، در حالی که مجید احساس می‌کند استعدادها و توانایی‌هایش را هیچ شمرده‌اند، با خود می‌گوید:

«من که چیز بدی ننوشتم. دیگر نمی‌نویسم، هیچ چیز نمی‌نویسم. اصلاً نمی‌خواه نویسنده بشم؛ دردرس داره. کتاب هم نمی‌خونم. مگه میشه؟...مگه می‌تونم هیچ چیز ننویسم؟ هیچ چیز نخونم؟ ننویسم چکار کنم؟ از انشا رد می‌شم. تجدید می‌شم. از روی کتاب می‌نویسم مثل دیگرین.» (همان: 139).

داستان، پیامی اجتماعی در بر دارد و آن مسئله‌ی سانسور در جامعه است. نویسنده، در این جمله آن را به خوبی بیان کرده است:

«نصف شب بلند شدم و تو رختخواب نشستم و بلند گفتم: بی! بی! بی! من نمی‌خواه نویسنده بشم. نمی‌گذارند هر چه می‌خواهم بنویسم.» (همان: 144).

بیل

مجید علی رغم مخالفت‌های بی‌بی به اردو می‌رود و از آن جا که همیشه عاشق این است که کاری انجام دهد و خودی نشان دهد، نزد معلمش می‌رود و از او تقاضا می‌کند که کاری بر عهده‌اش بگذارد. بنابراین مسئولیت توزیع و تحويل بیل‌ها را بر عهده می‌گیرد ولی در یک اتفاق، یکی از بیل‌ها گم می‌شود و مجید تلاش می‌کند که آن را پیدا می‌کند، تا این که آن را در آسپریخانه اردوگاه می‌یابد.

در داستان بیل آن چه بیش از همه خود نمایی می‌کند، حس مسئولیت پذیری مجید است. آن جا که مسئولیت توزیع و تحويل بیل‌ها، در اردو به او محول می‌شود، سعی دارد که هر چه بهتر بتواند این کار را انجام دهد و از بیل‌ها مواظبت کند. حتی در جایی که باید هوای جواد، پسر قocab محله‌شان را که به آن‌ها گوشت نسیه می‌دهد داشته باشد، موقعیت او را نادیده می‌گیرد:

«جواد آن جا بود. نمی‌دانم از کی بیل را گرفته بود؟ سر بیل را کرده بود زیر سنگ و زور می‌آورد که سنگ را لق کند. دسته‌ی بیل زبان بسته، خم شده بود و ترق و تروقی می‌کرد که جگرم آتش گرفت. نتوانستم جلوی خودم را بگیرم، چشمها را بیندم و بگذارم دسته‌ی بیل بشکند. داد زدم چه کار می‌کنی؟ الان دسته‌ی بیل می‌شکنه.» (مرادی کرمانی، 1370، ج 4: 85).

22 فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

و یا وقتی یکی از بیل‌ها گم می‌شود و همه‌ی فکر و ذکر مجید، پیدا کردن آن است، حس مسئولیت او ستدنی است:

«باز دنبال بیل گشتم. قد جو را گرفتم و رفتم پایین، نزدیکی‌های جاده‌ی اصلی، از بیل خبری نبود. دور و بر چادرها را گشتم. آدم تو چادر. از فکر بیل بیرون نمی‌رفتم.» (همان: 93).

پیام نهفته در داستان، توجه دادن خوانندگان نوجوان، به نقش پذیری اجتماعی و تقویت مسئولیت پذیری در آنان است.

نتیجه

قصه‌های مجید، مجموعه‌ی داستان‌های کوتاهی است که مرادی کرمانی آن‌ها را با چاشنی طنز، اصطلاحات، کنایات و ضرب المثل‌های عامیانه پرورده است تا مفاهیم و معضلات اجتماعی را به این شیوه به گوش خوانندگان آثارش که عموماً نوجوانان هستند برساند و واقعیت‌های موجود در جامعه را آن‌گونه که هست به آن‌ها نشان دهد، تا خودشان را برای آینده آماده کنند. در این آثار، زندگی مردم فروdest تصویر می‌شود. زبان این داستان‌ها گفتاری است و بیان با توجه به استفاده‌ی هنرمندانه از زبان گفتاری، توصیفی است. نگاه مرکز نویسنده به مضمون اجتماعی، باعث شده به بیان واقعیت‌های اجتماعی در جامعه بپردازد. او در داستان‌های تسبیح، ناف بچه و دوچرخه توجه خواننده را به فقر، اعتیاد و شیوه‌های بد در تعلیم و تربیت معطوف می‌کند. این موضوعات در داستان‌های خواب‌نما و بیل، رنگ و بوی دیگری دارد؛ خصوصاً داستان بیل، در پی نشان دادن جسارت و مسئولیت پذیری نوجوانی است که در بطن مشکلات مادی و عاطفی بزرگ شده و حالا وارد عرصه‌ی اجتماعی بزرگ‌تری شده و این مشکلات از او فردی خود ساخته و متکی به نفس ساخته است. در واقع، مرادی کرمانی با مطرح کردن چنین مسائلی در لایه‌های درونی داستان‌هایش نقش ارزنده‌ای در شکوفایی فکری، فرهنگی و اجتماعی نوجوانان ایفا کرده است.

کتابنامه

- سلاجقه، پروین. 1383. **صدای خط خوردن مشق** ، تهران: معین، چاپ دوم.
- شعاری نژاد، علی اکبر. 1378. **ادبیات کودکان** ، تهران: اطلاعات، چاپ اول.
- عموزاده خلیلی، فریدون. 1381. **فرهنگ توصیفی شخصیت‌های داستانی نوجوان**، ج دوم، تهران: آفتابگردان، چاپ اول.
- مرادی کرمانی، هوشنگ. 1360. **قصه‌های مجید**، ج دوم ، تهران: کتاب سحاب. چاپ اول.
- . 1370. **قصه‌های مجید**، ج سوم ، تهران: کتاب سحاب، چاپ سوم.
- . 1370. **قصه‌های مجید**، ج چهارم ، تهران: کتاب سحاب، چاپ سوم.
- . 1370. **قصه‌های مجید**، ج پنجم ، تهران: کتاب سحاب، چاپ دوم.
- . 1388. **لبخندانار**، تهران: معین، چاپ نهم.
- . 1388. **بعچه‌های قالی باف خانه**، تهران: معین.
- . 1382. **مثل ماه شب چهارده**، تهران: معین.
- میر عابدینی، حسن. 1383. **صد سال داستان نویسی ایران**، 2 مجلد، تهران، چشم، چاپ سوم.